

فلسفه فارابی در خدمت نظریه سیاست او است. این تقریر اساساً به رویکرد فکری فارابی نمی خورد. در فلسفه فارابی با یک نوعی وجودشناسی، انسان شناسی، نظریه اخلاق، نظریه سیاسی و یک نوعی از زیبایی و هنر و علم سرو کار داریم که همه درهم تنیده هستند و با هم یک دستگاه فکری را می سازند و لذا نمی توان یکی از چرخ ها و قطعه های این دستگاه را برداشت و این دستگاه همچون یک پیکره سازمند کار کند. بنابراین نمی توان بعدی را برجسته کرد و ابعاد دیگر را در خدمت این بعد دانست. همه اجزای فلسفه او در خدمت همدیگر هستند.

چرا فارابی در ساحت طبقه بندی علوم و اشرف به عرصه های متنوع علمی و بخصوص کلان نگری در میان اندیشمندان مسلمان و غیرمسلمان برتری دارد؟

من قائل به برتری فارابی به فیلسوفان بعد از او نیستم. فارابی از آن جهت که برای اولین بار زحماتی که در بغداد و خراسان و کارهایی که در حوزه اصفهان و شیراز و آذربایجان انجام شد را صورت بندی کرد و نقشه درخت علم و دانش را ترسیم کرد مبنی بر اینکه چه علوم ریشه و چه علوم ساقه و برگ و میوه هستند و ارتباط بین این علوم را ترسیم کرد، شایسته ستایش است. البته این کار خیلی ابتکاری هم نیست و قبلاً هم مورد بحث بود.

فارابی در ادامه زحمات قبلی ها یک چنین تصویری را با زبانی که برای مسلمان آشنا باشد، انجام داده است. از این جهت، فارابی برای ما شخصیت محترمی است اما این بدان معنی نیست که او دقیق ترین حرف ها را زده و بعد از وی بقیه پشت سر او قرار دارند. از جهت تاریخی کار فارابی ارزشمند است و او در پازل رشد تاریخی فهم بشری جایگاه مطلوبی دارد.

طبق ادعای برخی اندیشمندان غربی اگر فارابی نبود، خط فلسفه های کلاسیک یونان مانند فلسفه افلاطون و ارسطو به درستی شناخته نمی شد. به نظر شما این عقیده درست است؟

مسلماً فارابی اولین فردی نیست که در تمدن اسلامی و در ایران به فلسفه های یونانی و مصری رجوع کرده است. قبل از او دارالترجمه کندی و در بیت الحکمه بسیاری از آثار فیلسوفان یونانی و مصری به عربی ترجمه شده بود. قبل از بیت الحکمه بغداد، مدرسه فلسفی در حوزه مرو در حوزه خراسان بزرگ شکل گرفته بود. در مدرسه علمی جندی شاپور نیز حوزه علوم انسانی وجود داشت و این فلسفه ها که با اصول تفکر زرتشتی هم غریبه نبودند، تدریس می شدند.

اگر به نقش مترجم های آثار فلسفی یونانی و مصری از زبان سریانی به زبان عربی توجه کنید، می بینید که این مترجمان قبلاً این آثار را خوانده بودند و مدرس آنها بودند. خانواده ابن مقفع و بختیشوع و بعداً خانواده هایی مثل برمکی که وارد دستگاه قدرت شدند به ترجمه آثار فلسفی یونانی پرداختند لذا فارابی اولین فردی نبود که در قلمرو اسلامی با فلسفه های یونانی و یونانی مآبی سرو کله زده است.

اگر فارابی نبود همچنان این علاقه ادامه پیدا می کرد و بالاخره یک نفر پیدا می شد که مثل فارابی و ابن سینا یا کمتر از ابن سینا به صورت منسجم این آرا و آثار را در نسبت با هم خوانش کند و راهی برای ورود سیستماتیک به دنیای فلسفه برای مسلمان ها و زبان عربی و فارسی جدید باز کند.

البته با این حرف نمی خواهم منکر تولد شخصی جایگزین فارابی شوم. از اینکه بگذریم، در آن دوره تاریخی فارابی یک شخصیت با ذکاوت و طرفدار

گفت و گو و دور از تعصب بود و فرصت تاریخی مناسبی را پیدا کرد تا با کتاب های متعدد سر و کله بزند و با استادان مختلف گفت و گو کند و بالاخره متناسب با بحران های زمانه، از جمله بحران خلافت و جدال میان عباسیان و فاطمیان و اسماعیلیان در قلمرو گستره اسلامی در سه قاره اروپا و آفریقا و آسیا، نظام فکری خود را بسازد. اداره قلمرو به این بزرگی نیازمند دانش و نظریه بود مبنی بر اینکه حاکم چه ویژگی هایی داشته باشد و چطور خانواده و جامعه را در نسبت با هم و با حکومت تنظیم کنیم.

فارابی سعی داشت یک دستگاه فکری را بسازد که نیاز روز را از زوایای مختلف ببیند، تحلیل کند و برای آن راه حل ارائه دهد.

فارابی در این دوره متلاطم و پراز بحران های مختلف در چه راستایی تلاش کرد؟ او سعی در خلق چه تفکری داشت؟

فارابی سعی کرد در مقام فیلسوف، کلیت قلمرو اسلامی را در تفکر خود مورد نظر قرار دهد و بخش های مختلف فرهنگی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی تمدن جدید اسلامی را در نظر بگیرد. او همچنین توضیح می دهد حاکم جامعه و افراد در دو سطح جامعه و خانواده، باید به هم متصل و مرتبط شوند و در نتیجه اتحاد آنها، الگوی عقلانی قدرتی شکل بگیرد که می تواند از ظرفیت های متنوع و متکثر خود بهره مند شود. این کار فارابی عین دغدغه افلاطون بعد از کشته شدن سقراط و وقوع بحران های متعدد فکری و اجتماعی و سیاسی آن است مبنی بر اینکه حکومت باید چه شکلی داشته باشد و جامعه و وضعیت قوانین ناظر به اقتصاد و هنر و زیبایی چگونه باشد.

عیناً می بینیم همان دغدغه های افلاطون در فلسفه فارابی هم حضور دارد. او هم به دنبال راه حلی برای خروج از بحران های اجتماعی و سیاسی و رشد ایمان گرایی منهای عقلانیت در سطح جامعه است.

تفاوت اندیشه های فارابی و افلاطون در چیست؟

تفاوت تفکرات افلاطون و فارابی در مسائل سرزمینی، فرهنگی و اجتماعی است. این طور نیست که الگوی افلاطون عیناً مورد استفاده فارابی قرار گرفته باشد. فارابی الگوی ویژه خود را مطرح کرده، هرچند مسأله او همان مسأله افلاطون است.

او به دنبال «ترسیم الگویی از مدیریت اجتماعی» است که در آن به کمک معیارهای عقلی، ضمن حصول سعادت، آدمیان و مردم شهر و جامعه کمترین رنج ممکن را ببرند.

این مسأله خیلی مهم است که محدودیت های زمان خود را بشناسیم و در این زندگی کمترین رنج ممکن را متقبل شویم. به نظر این همان خرد و خردورزی است که در آثار افلاطون و فارابی جا به جا به زبان درآمده و سطوح خانوادگی، اجتماعی و سیاسی دارد.

ما امروز چه نسبتی با فارابی داریم و از او چه می آموزیم؟

این پرسش مهمی است. اینکه بدانیم بازخوانی

آرای فارابی چه فایده هایی دارد. به نظر من این خوانش دو فایده به دنبال دارد: اول روش فارابی برای فلسفیدن است.

این روش دو سوپه دارد. فارابی سعی می کند فلسفه را برای فلسفه به خدمت نگیرد و به جای آن، فلسفه را برای حل مشکلات زمانه به خدمت گیرد. فیلسوف زمانی مؤثر می شود و حرف هایش در زمان خود و بعدها مؤثر می افتد که ببیند اساساً اصلی ترین مسائل جامعه چیست و آنها را چگونه می توان صورت بندی و تقریر کرد؟ یک فیلسوف صادقانه به این مواجهه روی می آورد. فارابی چنین کرد و از این جهت می تواند برای ما درس آموز باشد. اگر فارابی با مسائل زمانه خودش ارتباط نگرفته بود، فلسفه او چیزی بیش از تفریح و تفنن نبود.

بحث دوم در رویکرد گفت و گو محور فارابی با افکار دیگران است.

اگر مثل فارابی قائل باشید که تفکر و عقلانیت امری منتشر و توزیع شده در سرزمین های مختلف و نزد آدم های مختلف است و چنین نیست که بهترین تقریر از حقیقت و حقایق متعلق به مرز و طایفه ما باشد، بلکه این دانش و عقلانیت در زمان های متعدد توسط آدم های مختلف به وجود آمده اند، آن هم آدم هایی که برداشت خود را از وقایع و حقایق داشته و دارند، آنگاه فیلسوفانه ذهن خود را باز نگه می داریم تا تقریرها و تبیین ها را از این آدم ها و دانشمندان ازمنه و امکانه مختلف بشنویم و متناسب با مسائل و پرسش های محلی به آن افکار رجوع کرده و با آنها وارد گفت و گو شویم.

فارابی مترجم نیست که گرفتار «سندروم نقل» شده باشد. او نمی گوید افلاطون اینگونه گفت و زرتشت آنگونه گفت و بنابراین چون آنان گفتند خوب است که ما هم مقلد آنها باشیم. فارابی سعی می کند با متفکران سرزمین های مختلف وارد گفت و گو شود.

برای ما ایرانی ها که این روزها نیازمند تفکر بیشتر و گفت و گوهای مستمر و مؤثر هستیم، روش فارابی می تواند حرف های نغزی در روش تأمل و پژوهش برای ما داشته باشد.

وجه دوم که خیلی مهم است آن که فارابی سعی می کند میدان دعوای درون سرزمینی را به دقت شناسایی کند. ما در صد سال اخیر زیاد دیده ایم که یک عده طرفدار تفکرات بلشویکی روسی و یک عده طرفدار تفکرات فرانسوی و یک عده طرفدار تفکر امریکایی و یک عده هم طرفدار تفکرات هزار سال قبل ایرانی و اسلامی شده و در این راه چنان سعایت ورزیده که حسد دیگران را برانگیخته اند.

فارابی در زمانه خود دعوای مختلف را خوب شناسایی کرد و سعی کرد طرف دعوا نباشد و بلکه سعی کرده از بیرون آنها را شناسایی کند و یک راه حل عقلانی فراتر از آن دعوای ارائه دهد. فارابی متفکری فراتر از زمان و جریان خاص است. فارابی فیلسوف جهان است. او فیلسوفی است که فراتر از قوم و دین و زمانه خود جلوه کرده است. ما نیز لازم است در سطح سیاستگذاری کلان، دعوای و مسائل درون سرزمینی و برون سرزمینی خود را به صورت دقیق شناسایی کنیم و فراتر از ایسم ها و فیل ها (طرفداری ها) مسیر آینده کشور را ترسیم کنیم.



تفکر فارابی محدود

به قوم یا دین

خاصی نیست. او

به دنبال نوعی از

عقلانیت است که

می تواند بین ملل

مختلف و ادیان و

گرایش های فکری،

معقولیت داشته

باشد. فارابی به

کمک این نگاه از بالا

و از بیرون توانست

گفت و گوی این

فرهنگ ها و ملت ها

را برقرار کند. این

بزرگترین وجه تفکر

فارابی است. از

این منظر، فارابی

فیلسوف جهان

است

فارابی گرفتار «سندروم نقل» نشد

فارابی مترجم نیست که گرفتار «سندروم نقل» شده باشد. او نمی گوید افلاطون اینگونه گفت و زرتشت آنگونه گفت و بنابراین چون آنها گفتند خوب است که ما هم مقلد آنها باشیم. فارابی سعی می کند با متفکران سرزمین های مختلف وارد گفت و گو شود.

برای ما ایرانی ها که این روزها نیازمند تفکر بیشتر و گفت و گوهای مستمر و مؤثر هستیم، روش فارابی می تواند حرف های نغزی در روش تأمل و پژوهش برای ما داشته باشد.



برش